

بسمه تعالی

مسابقه کتابخوانی مردان بی ادعا...

شهید عباس محرابی: فرزند محمد در یکی از روزهای زیبای فصل پاییز در برگریزان طبیعت در نهمین روز از سومین فصل زیبای طبیعت روستای درق واقع در بجنورد در مورخه نهم دی ماه ۱۳۴۲ دیده به جهان گشود.

وی دوران طفولیت را در آغوش گرم خانواده‌ای مذهبی و دوست دار اهل بیت عصمت و طهارت (ع) سپری نمود و آداب اسلامی و دینی را در این مامن فرا گرفت و پس از پا نهادن به سن هفت سالگی در دبستان روستای درق ثبت نام نمود و به کسب علم و دانش پرداخت تا دریچه‌های پیشرفت را یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد و به جایگاه مفید خود در جامعه برای خدمت به خلق و مسلمین پا گذارد.

شهید عباس محرابی پس از اینکه دوران ابتدایی را با موفقیت طی نمود به شهرستان زیبا و سرسبز مینودشت رجعت نمود و دوران تحصیلی خود را در این شهر ادامه داد.

وی فرزند سوم خانواده بود و در کارها به پدر خویش در امر کشاورزی و باغداری کمک می‌کرد. ایشان در زمان تحصیل به کار نجاری نیز می‌پرداخت و پس از مدتی شاگردی در یک نجاری در کار نجاری متبهر شد و به کار نجاری پرداخت.

وی به مطالعه علاقه زیادی داشت و علاوه بر دروس خود به خواندن کتاب‌های دینی و مذهبی می‌پرداخت و علاقه‌ی زیادی به دعاهایی همچون دعای کمیل، توسل، وحدت و فرج امام زمان (عج) داشت.

او در تمام اوقات به انجام فرایض دینی خود اهمیت می‌داد و حتی در امر مستحبات لحظه‌ای غافل نمی‌شد. ایشان به خواندن نماز شب می‌پرداخت. در مسجد حضور فعال داشت و به نماز و نیایش پروردگار می‌شتافت به گفته‌ی شهید عباس: وقتی که دعا و نوحه خوانده می‌شود روحیه می‌گیرم و بیشتر عاشق اسلام و شهادت می‌شوم.

او پیرو خط امامت و ولایت بود به گفته شهید: امام عزیزم را دوست دارم، چون رهبر انقلاب است و توانست مردم را از چنگال ظلم و ستم بیرون آورد.

سر انجام ایشان پس از پا نهادن به دوران جوانی با معرفی یکی از آشنایان همسر خود را برگزید و ازدواج نمود که ثمره این ازدواج یک فرزند دختر می‌باشد.

ایشان طولی نکشید پس از زندگی کوتاه مشترک خود برای ادای وظیفه عمومی و برای دفاع و حفظ ارزش‌های اسلامی به خدمت سربازی اعزام شد.

دوران آموزشی را در تهران سپری نمود و پس از پشت سر نهادن آموزش نظامی به کردستان اعزام گردید. ایشان پس از طی کردن خدمت وظیفه عمومی و به پایان رساندن این دوران در سپاه پاسداران مشغول به ادامه مبارزه حق علیه باطل شد و بصورت پاسدار رسمی در جبهه مشغول به کار شد.

فرمانده دسته بود و پس از رشادتها و دلیری و مقاومت در مقابل دشمن در منطقه سر دشت بر اثر اصابت گلوله مستقیم به قلب به درجه رفیع شهادت نایل گردید.

پیکر پاک و مطهر شهید عباس محرابی در گلزار شهدای روستای درق واقع در بجنورد به خاک سپرده شد.

شهید فرهاد صفوی: در خانواده‌های مذهبی در شهرستان گرگان دیده به جهان گشود. پس از طی دوران کودکی او با انتخاب شغل مقدس نظامیگری و به عنوان یکی از پرسنل فعال هوا نیرو در طول بعد از انقلاب اسلامی به ویژه سال‌های پر حماسه دفاع مقدس به خدمت پر شور و عاشقانه خود در دفاع از اسلام ادامه داد.

وی در اکثر عملیات‌های رزمندگان اسلام در پاکسازی‌های کردستان و جنوب غرب کشور حضور داشت. در روزهای اول جنگ بطور داوطلبانه از هوا نیرو به خدمت جنگ‌های پیاده نامنظم در نزد شهید عزیز چمران در آمد و به همراهی عاشقان اسلام و لیبیک گویان خمینی (ره) در عملیات‌های ظفر مندانه شکستن حصر آبادان بیت المقدس، قادر رمضان، والفجر ۸ شرکت کرده و در جریان آزاد سازی خرمشهر نیز مجروح گشته است.

شهید فرهاد صفوی علاوه بر فعالیت‌های رزمی و حضور فعال در جبهه‌های حق علیه باطل در امور سیل زدگان خوزستان و زابل و زلزله شمال نقش مهمی را ایفا کرد؛ و در آخرین ماموریت در امر کمک رسانی به سیل زدگان شهرستان کهنوج واقع در جنوب کرمان پس از اتمام ماموریت و در حین بازگشت به کرمان از مناطق آلوده هلی کوپتر آن‌ها توسط اشرا مسلح استکبار و قاچاقچیان مورد اصابت چندین گلوله قرار گرفت که پس از آن در حوالی جیرفت به لقاالله پیوست.

پیکر شهید پس از انتقال در گلزار شهدا گرگان تدفین گشت. روحش شاد و یادش گرامی باد

شهید جبار خجسته: که یکی از شهدای بزرگ ترکمن می‌باشد در تاریخ دهم خرداد ۱۳۴۳ در روستای آق قایه شهرستان گنبد دیده به جهان گشود.

پدرش آقای مجید خجسته مردی مومن و زحمتکش بود که از طریق دامداری چرخه اقتصاد زندگی را و مادرش سرکارخانم ناز بی بی خجسته بانویی خانه دار و مهربان بود. شهید بزرگوار دارای ۵ برادر و ۲ خواهر بودند و خود اولین فرزند خانواده بود.

شهید دوران کودکی خود را در آغوش گرم پدر و مادر سپری نمود تا اینکه به سن رفتن به مدرسه رسید و توانست دوران ابتدایی خویش را در دبستان روستای محل تولدش با موفقیت به اتمام برساند.

او برای ورود به مقطع بالاتر به شهرستان گنبد آمدند و دوره راهنمایی را به اتمام رساند و دوره دبیرستان را تا اول نظری گذرانده بود؛ و بعد از فراغت از تحصیل کاردر بیمارستان و کمک به بیماران را شروع کرد و به پدر

خویش کمک می‌کرد تا اینکه در سن ۱۸ سالگی به خدمت مقدس سربازی که همزمان با جنگ تحمیلی عراق بر ایران بود به جبهه‌های حق علیه باطل شتافت.

سرانجام در تاریخ نوزدهم خرداد ۱۳۶۷ در منطقه شهابیه در حین انجام عملیات علیه دشمن به شهادت رسید و خون پاک خود را تقدیم خاک میهن اسلامی نمود.

شهید ابراهیم فخار فرزند قاسم درروستای کنگوراز بخش کلالة در سال ۱۳۴۴ به دنیا آمد. ابراهیم در کودکی ۳ بار در معرض مرگ قرار گرفت و تجربه‌ای از مرگ را در کارنامه زندگیش ثبت کرد.

او نیز همانند دیگر هم سالان خود راهی مدرسه شد. ابتدایی و راهنمایی را در محله‌ی اروندرود گنبد به پایان رساند.

برای ادامه تحصیلات در دبیرستان طالقانی ثبت نام کرد. انس و الفت با هم کلاسی‌های دبیرستانی او را به پایگاه مقاومت بسیج کشاند.

وقتی عشق و ایثار طمع شهادت را در این مدرسه آموخت، کم کم بوی جبهه به مشامش خورد. شهادت دوستان، تاثیری شگرف در روحیه‌ی لطیف او گذاشت.

سر انجام در تاریخ بیست و دوم آبان ۱۳۶۱ مدرسه را به قصد جبهه ترک کرد. فقط ۳۸ روز رنگ جبهه را دید و اوج ایثار را تجربه کرد.

او پس از گذشت این چند روز در جبهه عین خوش در حالی که دائم در عشق امام زمان (عج) و شوق دیدار کربلا می‌سوخت به کاروان عظیم شهدای مخلص پیوست و یاد پاک خود را در میان دوستان و عاشقان راه امام و انقلاب زنده ساخت.

شهید محمد صادقی، یکم آبان ۱۳۴۷ در شهرستان رامیان به دنیا آمد. پدرش محمدعلی، پارچه فروش بود و مادرش فرنگیس نام داشت. دانش آموز سوم متوسطه در رشته علوم تجربی بود. از سوی بسیج در جبهه حضور یافت. بیست و دوم دی ۱۳۶۵، با سمت تک تیرانداز در پاسگاه زید عراق بر اثر اصابت ترکش خمپاره به سر شهید شد. مزار او در گلزار شهدای زادگاهش قرار دارد. برادر وی ابوالقاسم نیز به شهادت رسیده است.

اکنون که قلم بر دست بگرفته ام تا سخنانی را به عنوان یادگار بنگارم خود را عاجز و ناتوان می‌بینم چرا که خدایا به یاد دارم که چندین بار وصیت نامه نوشتم و منتظر رسیدن به هدف و آرزوی خود نشستم ولی دیگر خبر نشد.

این بار که به عنوان مسافر کربلا با دیگر برادرانم پای در عرصه پیکار نبرد می‌گذارم آنقدر تو را در میان دشت‌ها کوه‌ها و آب‌ها می‌جویم تا اینکه تو را بیابم.

خدایا عاشقی هستم که از دیار عاشقان خسته بسویت می‌آیم با کوله باری پر از گناه پس مرا دریاب و ببخش و

مرا از درخانه ات بر مگردان.

خدایا من خواهان شهادتم نه به این معنی که بخواهم از این دنیا فرار کنم هرگز بلکه می خواهم اگر چه زنده بودم موجب رشد دیگران نشد لافل خونم بتواند راهگشای این عمل شود و موجب رشد دیگران شود. خدایا چه سخت است آن لحظه که بین دو دوست صمیمی جدایی می افتد و چه سخت آن لحظه که رهرو به مقصدش نمی رسد.

یک عاشق به معشوق خود نمی رسد پس خدایا این سختیها را از دوش من بردار. ملت ایران بدانید که خدمت نکردن شمایه اسلام و حمایت نکردن امام امت خمینی کبیر خیانت به خودملت دین شرف و ناموس می باشد.

اکنون که دشمنان ما به سرکردگی امریکا خیانتکار دست بهم داده اند تا انقلاب اسلامی کشورمان و بطور کلی اسلام را مواجه با خطر کنند خوب فکر کنید قبل از عمل کردن کاری آنان هدفشان نابودی مکتب اسلام و حسین است و اگر خدای ناکرده اسلام نابود شود بدانید شما نیز نابود خواهید شد. ملت ایران اکنون که شما انقلاب کرده اید و مسلما از شماست و احتیاج به همکار و کمک شماست پس یاری کنید.

همت کنید اکنون جبهه های جنگ نیاز به جوانان رشیدی همچون در صف علی اکبرهای حسین دارد خدای ناکرده پشت به جبهه نکنید و همواره جبهه ها را پر کنید و بقول امام مسئله جنگ در راس همه امور است تقوا راپیشه کنید و همواره در مجالس مذهبی شرکت نمایید و مساجد را پر کنید.

شهید محمد علی خسروی: فرزند سلیمان در سال ۱۳۴۴ در یکی از زیباترین و سرسبزترین روستاهای گالیکش در روستای فارسیان در استان گلستان دیده به جهان گشود.

دوران کودکی را در کنار خانواده ای کاملا مذهبی و متدین و دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت (ع) سپری نمود و پدر و مادر خود را الگویی نمونه در انجام مسائل دینی قرار داد و اعتقادات خود را کامل نمود.

او از همان دوران کودکی به انجام فرایض می پرداخت. او دارای اخلاقیات نیک و پسندیده بود و بسیار مهربان و دلسوز بود. در سن هفت سالگی برای کسب علم و دانش در مقطع ابتدایی در دبستان زادگاهش ثبت نام نمود و توانست این دوران را با موفقیت سپری نماید و دوران راهنمایی و دبیرستان را در گالیکش ادامه داد و موفق به اخذ مدرک دیپلم گردید.

او در بسیار از کارها به پدر و مادر خود کمک می کرد و بخصوص در کارهای کشاورزی و دامداری کمک حال پدر خود بود. چون به درس علاقه داشت و می خواست که تحصیلات خود را در مقاطع بالاتر ادامه دهد و وارد دانشگاه شود.

او خیلی علاقه مند بود که معلم شود و آرزو داشت که بتواند روزی معلم شود و اندوخته هایش را به دیگر نیز یاد دهد و برای جامعه فرد مفیدی باشد.

از آنجایی که ایشان در حال رفتن به دانشگاه بود و سن خدمت ایشان نیز رسیده بود؛ تصمیم خود را تغییر داد و بر خلاف تفکرات گذشته جبهه را برگزید.

پدر شهید بزرگوار به او گفت: اول به تحصیلات ادامه بده و بعد برای ادای وظیفه به خدمت مقدس سربازی برو، ولی ایشان تصمیم خود را گرفته بود و با عشق به وطن و برای دفاع از میهن در آن شرایط بحرانی به سوی نبرد با دشمن شتافت.

سرانجام شهید محمد علی خسروی در تاریخ دوم مرداد ۱۳۶۳ از طریق سپاه پاسداران به جبهه اعزام شد و به عنوان پاسدار وظیفه در آنجا به فعالیت پرداخت.

او پس از رشادت‌های بسیار و نبرد حق علیه باطل در اهواز در تاریخ بیست و هشتم اسفند ۱۳۶۴ در اثر بمباران هوایی به درجه رفیع شهادت نایل گردید.

پیکر پاک و مطهر شهید در گلزار شهدای فارسینان به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

شهید رمضانعلی خسروی؛ در یک خانواده مذهبی و متدین در روستای فارسینان متولد شد. پس از مهاجرت، همراه خانواده به گالیکش آمده و در آنجا مشغول به تحصیل شد.

تا اول متوسطه به تحصیل پردازد و پس از شروع جنگ پنج مرحله از طریق بسیج سپاه پاسداران به جبهه اعزام شد.

در نهایت به عنوان پاسدار افتخاری در مورخه نهم مهرماه ۱۳۶۵ از طرف سپاه به منطقه‌ی جنوب اعزام شد. پس از رشادت‌های فراوان در تاریخ چهارم دی ماه ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۴ در محل ام الرصاص به فیض شهادت نایل گردید و پیکر مطهرش برای همیشه جاوید الاثر ماند. روحش شاد و یادش گرامی باد.

شهید حیدر علی بارانی، فرزند عباس علی درروستای قرق یکی از روستاهای گرگان به دنیا آمد.

دوران کودکی او سراسر شیرینی و شیطنت بود. دوران ابتدایی و راهنمایی را در همان روستا به پایان رساند. از دانش آموزان خوب مدرسه بود و به کارکردن در مدرسه عشق می‌ورزید؛ و داوطلبانه کار مدرسه را انجام می‌داد و در منزل هم دائم مراقب درس و مشق خواهر کوچکش بود.

حیدر علی در روستا از افرادی بود که در کارهای روستا پیش قدم بودند؛ و به این کار افتخار می‌کرد. در اوقات فراغت از کمک به پدر و مادر و امور منزل لذت می‌برد.

با تشویق دوستانش به مطالعه کتاب‌های مذهبی رو آورد و همین مطالعه او به پایگاه بسیج کشاند و از آن جا به چشم خود اعزام گروهی جوانان روستا و کمک‌های مردمی را دید و اندک اندک ذوق رفتن به جبهه در او شد ت یافت.

پس از آن مدرسه را ترک کرد و با دوستانش داوطلب به جبهه رفت و دوره آموزشی را پشت سر گذاراند و در کارش زبده شد.

در عملیات‌های مختلف شرکت کرد و در جبهه ایثار و گذشت را به چشم خود از نزدیک دید. شهادت دوستانش روحیه او تحت تاثیر قرار داد.

حیدر علی تا سن سر بازی چندین بار به جبهه رفت. وقتی به سن سر بازی رسید با استراحتی کوتاه خود را به خدمت سر بازی معرفی کرد و دو سال خدمت را با افتخار و خستگی ناپذیری به پایان رساند.

اما عشق به میهن و اعتقاد به آرمان‌های انقلاب و رهبری امام و دشمنی کشورهای متعدد با انقلاب نوپای جمهوری اسلامی ایران، باردیگر او را به حال خود نگذاشت.

دوباره از طرف بسیج به جبهه اعزام شد. روحیه او کاملاً تغییر یافته بود و به این دنیا تعلق نداشت و خود بارها گفته بود که این دنیای فانی لحظه‌ای توقف کوتاه نیست و باید رها کرد و رفت و پس چه بهتر با افتخار از این دنیا برویم.

به رفتن خود به جبهه افتخار می‌کرد و در اعزام آخر، فرماندهی او را برادر بزرگش به عهده داشت و در جزیره مجنون میان آب‌ها با دشمن بعثی جنگید و هرگز از مبارزه بی امان خود بادشمن دست نکشید و سر انجام در همان منطقه مفقود شد و این چنین حیدر علی افتخار شهدای گمنام را در کارنامه زرین زندگیش ثبت کرد و برای همه جوانمردی را به ارمغان گذاشت.

شهید ابراهیم اشتراک: در بیست و نهم مهر ماه ۱۳۴۶ در روستای اسماعیل آباد ینقاق از توابع شهرستان مینودشت چشم به چهره جهان گشود.

خانواده اش از اقشار زحمتکش و مذهبی روستا بودند. او دوران طفولیت را در دامان پر مهر مادر سپری نمود تا اینکه شهید ابراهیم مانند دیگر دوستان هم دوره خودش شوق و اشتیاق زیادی برای رفتن به مدرسه و فرا گرفتن علم و دانش را داشت، روانه دبستان شهید مفتح کنونی روستای هم جوار خود یعنی ینقاق گردید.

پس از پشت سر گذاشتن دوران ابتدایی، سپس دوره راهنمایی را در مدرسه علاء الدین شروع و با نمرات عالی به پایان رسانید.

او از همان دوران نوجوانی فعالیت سیاسی داشت. او به همراه شهید ابراهیم زمانی، وقتی از مدرسه تعطیل می شدند و به سمت خانه هایشان می رفتند با زغال بر روی دیوارها شعار مرگ بر شاه را می نوشتند.

زمانی که شهید ابراهیم پدرش را از دست می دهند مجبور می شوند به همراه مادر در مزارع کشاورزی مشغول به کار و کوشش جهت امرار معاش خود و خانواده شان شوند. به همین دلیل دیگر نتوانست به ادامه تحصیل بپردازند.

شهید ابراهیم بعد از پیروزی انقلاب اسلامی همچنان به کار کشاورزی ادامه می داد و گویا خداعصری به عنوان خستگی در وجود این مرد خدایی نهاده بود. کسی نمی توانست درک کند که او چقدر از کار و فعالیت و کمک به هم نوعانش لذت می برد و به این کار عشق می ورزید.

علاقه شهید ابراهیم به امام و شهدا و آقا امام حسین(ع) و شهدای دشت کربلا وصف ناپذیر بود. قلم از بیان آن عاجز است.

ابراهیم از مداحان و مرثیه سرایان واقعه کربلا و از نوحه خوانان سرور و سالار شهیدان بود و همین عشق به ائمه علیهم السلام بود که او دیگر نتوانست هجوم دشمن بعثی را در خاک میهن عزیزش تحمل کند و با اینکه چند ماهی بود نامزد کرده بود بدون توجه به مسائل دنیوی راهی جبهه های حق علیه باطل گردید.

شهید ابراهیم آرزو داشت که پس از اتمام خدمت مقدس سربازی بیاید و زندگی مشترکی را شروع کند و خانهای درست کند و در آنجا زندگی کند. ولی شهید ابراهیم هیچ گاه خانه و زندگی را نمی پذیرفت که در آن آرامشی نباشد و دشمن غاصب بر آن سلطه داشته باشد به همین خاطر به دور از تمام تعلقات دنیوی راهی جبهه های نبرد گردید و پس از رشادت مردی های بسیار بالاخره در سال ۱۳۶۵ در ارتفاعات لری کردستان در حالی که بیسیم به پشتش بسته بود بر اثر اصابت ترکش خمپاره به بدنش پروانه وار به سوی سرزمین سرخ شهادت شتافت. همان گونه که غنچه خونش بر افق می لغزید در گلزار شهدای بی بی حلیمه زادگاهش حریر خاک را بر تن کرد.

شهید علی اصغر مهدان، در روستان «سالیکنده» از توابع شهرستان کردکوی و در خانواده ای مذهبی، از طبقه کشاورز متولد شد. دوره ی ابتدایی را در همان روستا با موفقیت پشت سر گذاشت و دوره راهنمایی را در شهرستان کردکوی آغاز کرد.

در سال دوم راهنمایی بود که بدلیل علاقه ی او و پدرش به فراگیری علوم دینی، در مدرسه ی صالحیه گرگان زیر نظر «آیت الله سیدعلی رئیسی» ثبت نام کرد. ایشان مقدمات و ادبیات را در مدت سه سال به پایان رساند.

با آغاز دفاع مقدس شوق حضور در جبهه جهت ادای وظیفه، او را بی تاب کرد. تا اینکه پس از مدتی به جبهه کردستان اعزام شد و به مدت دو سال به فعالیت های فرهنگی و تبلیغی در شهر سنندج مشغول شد.

سه سال آخر تحصیلاتش را در جوار بارگاه ملکوتی علی بن موسی الرضا (ع)، در مدرسه ی علمیه نواب گذراند و از استادان آن حوزه بهره برد تا اینکه از همان جا به جبهه اعزام شد و در منطقه «موسیان» مسئولیت تبلیغات را به مدت دو ماه به عهده گرفت.

شهید مهدان، دارای ابتکارات خاصی بود و، چون به زبان عربی مسلط بود با بعضی‌ها به زبان عربی مجادله می‌کرد. وی به جبهه خیلی علاقه داشت و هر وقت پدرش به او توصیه می‌کرد که درست را ادامه بده، در جواب پدرش می‌گفت: باید بروم تا به هدفم (شهادت) برسم.

شهید مهدان چهار بار به جبهه اعزام شد که سرانجام در تاریخ یازدهم آبان ۱۳۶۱ پس از بیست و هفتم ماه حضور در جبهه، در منطقه «موسیان» به درجه رفیع شهادت نایل آمد. پیکر پاک شهید در گلزار شهدای روستای سالیکنده شهرستان کردکوی به خاک سپرده شد.

لازم به ذکر است خانواده مهدان، دو شهید طلبه و روحانی، تقدیم انقلاب نموده است و روحانی شهید «موسی مهدان» برادر شهید علی اصغر نیز در اردیبهشت ۱۳۶۶ در عملیات کربلای ۱۰ به شهادت رسید.

شهید اسماعیل بابومحلی، بیست و یکم مرداد ۱۳۶۲ در روستای جلین علیا دیده به جهان گشود. پس از سپری شدن دوره طفولیت وارد محیط مدرسه شد. دوره ابتدایی را با موفقیت و شور کودکی پشت سر نهاد سپس وارد مقطع راهنمایی شد. این دوران سالیان پر خاطره‌ای برای وی به حساب می‌آمد و خاطرات فراوانی را در این دوره برای دوستانش بجای گذاشت.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی او نیز همانند دیگر دوستانش تلاش نمود و با شروع جنگ تحمیلی به ندای امام امت لبیک گفته و بعد از گذراندن آموزش‌های لازم نظامی عازم جبهه‌های جنگ بر علیه دشمن بعثی گردید. شهید اسماعیل بابومحلی با وجود دلآوری‌های زیادی که از خود نشان داد و با توجه به جراحاتی که داشت دست از تلاش و جهاد برنداشت. سرانجام بعد از زحمات بسیار در بمباران هوایی مریوان بر اثر سوختگی و جراحت شدید از ناحیه بازو به شهادت رسید.

شهید عبدالله بیانی: فرزند غلامعلی در سال ۱۳۳۱ در خان به بین از توابع شهرستان آزادشهر متولد شد. او اولین فرزند و تنها پسر خانواده بود. عبدالله در دامن پر مهر و محبت پدر و مادر مهربانش رشد و نمو نمود و بزرگ شد.

پدرش کشاورز و مردی بسیار مهربان و زحمتکش بود برای تامین مخارج خانواده از هیچ تلاش و کوششی دریغ نمی‌کرد. شهید دوران ابتدایی را در خان به بین و دوران راهنمایی را در گرگان به پایان رساند. برای گذراندن دوران دبیرستان به تهران رفت و وارد دانشگاه افسری شد. سپس در سال ۵۹ وارد ارتش شد.

شهید به آموزش و یادگیری علاقه بسیار داشت. اوقات فراقتش را با خواندن کتب مختلف و مجلات و روزنامه‌ها پر می‌کرد به ورزش هم علاقه زیادی داشت و بیشتر فوتبال بازی می‌کرد.

در زمان قبل از انقلاب در تظاهرات‌ها شرکت می‌کرد در بعد از انقلاب هم در محل کارش فعالیت سیاسی می‌نمود. او برای کامل کردن نیمی از دین خود با دختری محجبه ازدواج کرد. خواهرش می‌گوید: همان سال به

من زنگ زد و گفتم: دوستانش به او گفته اند که در جبهه به او نیاز دارند. من به او گفتم: عبدالله جان مادرت و خواهرت وهمسرت تنها هستند آن‌ها نیز به تو احتیاج دارند نمی شود به جبهه نروی؟ او در حالی که لبخند بر لب داشت در جواب من گفتم: نه باید بروم و از دین اسلام دفاع کنم.

سپس به سر پل ذهاب منتقل شد معاون فرمانده بود آنقدر رفتارش خوب بود که همه او را دوست داشتند از طرفی مادرم نیز خیلی دلواپس بود شبی در خواب دیده بود که سوار اسبی هست و از روی اسب پایین می افتد و او خیلی ناراحت می شود صدایی می آید و می گوید: ناراحت نباشید شاید قسمت و تقدیر این باشد.

عبدالله مردی بسیار دلسوز و مهربان بود. به زندگی زناشویی بسیار مقید بود آنقدر به همسرش علاقه داشت که بعد از شهادتش با وجود اینکه شش ماه بیشتر زندگی نکرده بود همسرش تا ۲۰ سال به عشق او زندگی کرد تا از دنیا رفت.

وقتی به مرخصی می آمد همه فامیل برای دیدنش لحظه شماری می کردند خیلی دلش می خواست بعد از شهادتش او را در خان ببین دفن کنند. وقتی این حرف را می زند همه عصبانی می شدیم و می گفتیم خدا نکند که شهید شوی.

سرانجام عبدالله در تاریخ هفتم مهرماه ۵۹ بعد از حمله به دشمن موقع عقب نشینی یکی از سربازانش در منطقه جا مانده بود او با ماشین به دنبالش می رود که ناگهان حمله دشمن شروع می شود و بمبی به ماشینش اصابت می کند و عبدالله شهید شیرین شهادت را می نوشد و به دیار حق می شتابد.